

يکي بودن دين الهی و جامعيت اسلام

<"xml encoding="UTF-8?">

شرع لكم من الدين ما وصي به نوحا و الذي أوحينا إليك و ما وصينا به إبراهيم و موسي و عيسي أن أقيموا الدين و لا تتفرقوا فيه كبر علي المشركين ما تدعوهم إليه الله يجتبي إليه من يشاء و يهدي إليه من ينيب (13) و ما تفرقوا إلا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم و لو لا كلمة سبقت من ربك إلي أجل مسمي لقضي بينهم و إن الذين أورثوا الكتب من بعدهم لفي شك منه مريب (14) فلذلك فادع و استقم كما أمرت و لا تتبع أهواءهم و قل ءامنت بما أنزل الله من كتب و أمرت لأعدل بينكم الله ربنا و ربكم لنا أعملنا و لكم أعملكم لا حجة بيننا و بينكم الله يجمع بيننا و إليه المصير (15) و الذين يحاجون في الله من بعد ما استجيب له حجتهم داحضة عند ربهم و عليهم غضب و لهم عذاب شديد (16)

ترجمه آیات

برایتان از دين همان را تشريع کرد که نوح را بدان توصيه فرمود، و آنچه ما به تو وحي کردیم و به ابراهيم و موسي و عيسي توصيه نمودیم اين بود که دين را بپا بداريد، و در آن تفرقه نيندازيد. آنچه که شما مشرکين را به سويش دعوت مي کنيد بر آنان گران مي آيد، و اين خدا است که هر کس را بخواهد براي تقرب به درگاه خود برمي گزيند، و کساني را به سوي خود هدايت مي کند که همواره در امور به او مراجعه نمايند (13) . در دين تفرقه نکردند مگر بعد از آنکه به حقانيت دين يقين داشتند، و حسدي که به يکديگر مي ورزيدند وادارشان کرد تفرقه کنند، و اگر حکم ازلي خدا بر اين قرار نگرفته بود که تا مدتي معين زنده بمانند، کارشان را يکسره مي کردیم، چون اينان که با علم به حقانيت، آن را انکار کردند باعث شدند نسلهاي بعدي درباره آن در شكي عميق قرار گيرند (14) .

و به همين جهت تو دعوت کن، و همان طور که مامور شده اي استقامت بورز، و دنبال هواهاي آنان مرو، و بگو من خود به آنچه خدا از کتاب نازل کرده ايمان دارم، و مامور شده ام بين شما عدالت برقرار کنم، پروردگار ما و شما همان الله است، نتيجه اعمال ما عايد خود ما مي شود، و از شما هم عايد خودتان، هيچ حجتی بين ما و شما نيست، خدا بين ما جمع مي کند، و بازگشت به سوي او است (15) . و کساني که عليه ربوبيت خدا احتجاج مي کنند بعد از آنکه مردم آن را پذيرفتند، حجتشان نزد پروردگارشان باطل است، و غضبي شامل حال آنان است و عذابي شديد دارند (16) .

بيان آیات

اين آیات فصل سوم از آياتي است که وحي الهي را تعريف مي کند. فصل اول در باره خود وحي بود و فصل دوم در باره اثرش، و اين فصل آن را از نظر مفاد و محتوي تعريف مي کند. و محتوای وحي عبارت است از دين الهی واحدی که بايد تمامی ابناء بشر به آن یک دين بگروند، و آن را سنت و روش زندگي خود و راه به سوي سعادت خود بگيرند.

البته در این فصل به مناسبت، این را نیز بیان می‌کند که شریعت محمدی جامع‌ترین شریعی است که از ناحیه خدا نازل شده، و نیز اختلافی که در این دین واحد پیدا شده از ناحیه وحی آسمانی نیست، بلکه از ناحیه ستمکاری و یاغی‌گریهایی است که عده‌ای با علم و اطلاع در دین خدا به راه انداختند. و نیز در آیات این فصل فوائد دیگری است که در ضمن به آنها اشاره شده.

" شرع لكم من الدين ما وصي به نوحا و الذي أوحينا اليك و ما وصينا به ابراهيم و موسي و عيسي " وقتی گفته می‌شود: فلانی " شرع الطريق " معنایش این است که راه را هموار، و از بی‌راهه متمایز کرد. راغب می‌گوید کلمه " وصیت " به معنای آن است که دستور العملی را همراه با اندرز و پند به کسی بدهی تا مطابق آن عمل کند، و ریشه این کلمه از این قول عرب گرفته شده که می‌گوید " أرض واصية " یعنی زمینی که در اثر کثرت، گیاهانش به هم متصل است، و در معنای آن دلالتی بر اهمیت بدان هست، چون هر سفارشی را وصیت نمی‌نامند، بلکه تنها در موردی به کار می‌برند که برای وصیت‌کننده اهمیت داشته و مورد عنایتش باشد. پس معنای اینکه فرمود " شرع لكم من الدين ما وصي به نوحا " این است که خدای تعالی بیان کرد و روشن ساخت برای شما از دین که سنت زندگی است همان را که قبلاً با کمال اعتناء و اهمیت برای نوح بیان کرده بود. و از این معنا به خوبی برمی‌آید که خطاب در آیه به رسول خدا (ص) و امت او است، و اینکه مراد از آنچه به نوح وصیت کرده همان شریعت نوح (ع) است.

" و الذي أوحينا اليك " در این جمله بین نوح و رسول خدا (علیهما السلام) مقابله واقع شده و ظاهر این مقابله می‌رساند که مراد از آنچه به رسول خدا (ص) وحی شده معارف و احکامی است که مخصوص شریعت او است، و اگر نام آن را " ایحاء " نهاده، و فرموده " أوحينا اليك " ولی در باره شریعت نوح و ابراهیم (علیهما السلام) این تعبیر را نیاورده بلکه تعبیر به وصیت کرده برای این است که وصیت همانطور که گفتیم در جایی به کار می‌رود که بخواهیم از بین چند چیز به آنچه که مورد اهمیت و اعتناء ماست سفارش کنیم، و این در باره شریعت نوح و ابراهیم که چند حکم بیشتر نبود صادق است، چون در آن شریعت تنها به مسائلی که خیلی مورد اهمیت بوده سفارش شده، ولی در باره شریعت اسلام صادق نیست، چون این شریعت همه چیز را شامل است. هم مسائل مهم را متعرض است، و هم غیر آن را (1). ولی در آن دو شریعت دیگر، تنها احکامی سفارش شده بود که مهمترین حکم و مناسب‌ترین آنها به حال امت‌ها و به مقدار استعداد آنان بود.

التفاتی که در جمله " و الذي أوحينا " از غیبت به تکلم مع الغیر به کار رفته برای این است که بر عظمت خدا دلالت کند، چون عظماء و بزرگان همیشه از جانب خودشان و خدمتگزاران و پیروانشان سخن می‌گویند (و به " ما چنین کردیم و چنان می‌کنیم " تعبیر می‌آورند).

" و ما وصينا به ابراهيم و موسي و عيسي " این جمله عطف است بر جمله " و ما وصي به نوحا " و مراد از آن، شریعت‌هایی است که برای هر یک از نامبردگان در آیه تشریع کرده.

و ترتیبی که در بردن نام این پیامبران گرامی به کار رفته ترتیب ذکر است، لیکن مطابق با ترتیب زمانی، چون اول نوح بود، بعد ابراهیم، و بعد از آن موسی و سپس عیسی (ع). و اگر نام رسول خدا (ص) را مقدم بر سایرین ذکر کرد، به منظور شرافت و برتری دادن بوده، همچنانکه این نکته در آیه " و اذ أخذنا من النبيين ميثاقهم و منك و من نوح و ابراهيم و موسي و عيسي ابن مریم " (2) نیز به چشم می‌خورد. و اگر در آیه مورد بحث اول نام شریعت نوح را برد، برای این است که بفهماند قدیمی‌ترین شریعت‌ها، شریعت نوح است که عهده طولانی دارد. از این آیه شریفه چند نکته استفاده می‌شود:

1 سیاق آیه بدان جهت که سیاق منت نهادن است مخصوصا با در نظر داشتن ذیل آن، و نیز با در نظر داشتن آیه بعد از آن این معنا را افاده می کند که شریعت محمدی جامع همه شریعت های گذشته است. و خواننده عزیز خیال نکند که جامع بودن این شریعت با آیه " لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا " (3) منافات دارد، چون خاص بودن یک شریعت با جامعیت آن منافات ندارد.

2 شرایع الهی و آن ادیانی که مستند به وحی هستند تنها همین شرایع مذکور در آیه اند، یعنی شریعت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلوات الله علیهم)، چون اگر شریعت دیگری می بود باید در این مقام که مقام بیان جامعیت شریعت اسلام است نام برده می شد.

و لازمه این نکته آن است که اولاً قبل از نوح شریعتی یعنی قوانین حاکمه ای در جوامع بشری آن روز وجود نداشته تا در رفع اختلافات اجتماعی که پیش می آمده به کار رود. و ما در تفسیر آیه " کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین... " (4) مقداری در این باره صحبت کردیم.

و ثانیاً انبیایی که بعد از نوح (ع) و تا زمان ابراهیم (ع) مبعوث شدند، همه پیرو شریعت نوح بوده اند، و انبیایی که بعد از ابراهیم و قبل از موسی مبعوث شده بودند، تابع و پیرو شریعت ابراهیم بودند، و انبیاء بعد از موسی و قبل از عیسی پیرو شریعت موسی، و انبیاء بعد از عیسی تابع شریعت آن جناب بوده اند.

3 اینکه انبیاء صاحبان شریعت که قرآن کریم ایشان را " اولوا العزم " خوانده، تنها همین پنج نفرند، چون اگر پیغمبر اولوا العزم دیگری می بود باید در این مقام که مقام مقایسه شریعت اسلام با سایر شرایع است نامش برده می شد، پس این پنج تن بزرگان انبیاء هستند، و آیه شریفه " و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم " (5) نیز مؤید این استفاده هایی است که ما از آیه مورد بحث کردیم. " ان اقموا الدین و لا تتفرقوا " کلمه " أن " در این جمله تفسیری است. و معنای " اقامه دین " حفظ آن است به اینکه پیروی اش کنند و به احکامش عمل نمایند، و الف و لام در کلمه " الدین " الف و لام عهد است، یعنی آنچه به همه انبیاء نامبرده وصیت و وحی کرده بودیم این بود که این دینی که برای شما تشریع شده پیروی کنید، و در آن تفرقه ننمایید، و وحدت آن را حفظ نموده، در آن اختلاف نکنید.

بعد از آنکه تشریع دین برای نامبردگان به معنای این بود که همه را به پیروی و عمل به دین دعوت کند، و اینکه در آن اختلاف نکنند، در جمله مورد بحث همین را به اقامه دین تفسیر نموده، و اینکه در دین خدا متفرق نشوند. در نتیجه حاصل معنای جمله این می شود : بر همه مردم واجب است دین خدا را به طور کامل به پا دارند، و در انجام این وظیفه تبعیض قائل نشوند، که پاره ای از احکام دین را به پا بدارند، و پاره ای را رها کنند. و اقامه کردن دین عبارت است از اینکه به تمامی آنچه که خدا نازل کرده و عمل بدان را واجب نموده ایمان بیاورند. و مجموع شرایعی که خدا بر انبیاء نازل کرده یک دین است که باید اقامه شود، و در آن ایجاد تفرقه نکنند، چون پاره ای از احکام الهی است که در همه ادیان بوده، و معلوم است که چنین احکامی مادام که بشر عاقل و مکلفی در دنیا باقی باشد، آن احکام هم باقی است، و وجوب اقامه آن واضح است. و پاره ای دیگر هست که در شرایع قبلی بوده و در شریعت بعدی نسخ شده، این گونه احکام در حقیقت عمر کوتاهی داشته، و مخصوص طایفه ای از مردم و در زمان خاصی بوده، و معنای نسخ شدن آن آشکار شدن آخرین روز عمر آن احکام است نه اینکه معنای نسخ شدنش این باشد که آن احکام باطل شده، پس حکم نسخ شده هم تا ابد حق است، چیزی که هست مخصوص طایفه معینی و زمان معینی بوده، و باید آن طایفه و اهل آن زمان هم ایمان به آن حکم داشته باشند، و هم به آن عمل کرده باشند، و اما بر دیگران واجب است تنها به آن ایمان داشته باشند، و بس، و دیگر

واجب نیست که به آن عمل هم بکنند، و معنای اقامه این احکام همین است که قبولش داشته باشند (6). پس با این بیان روشن گردید که امر به اقامه دین و تفرقه نکردن در آن، در جمله "أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ" به اطلاقش باقی است، و شامل همه مردم در همه زمانها می باشد.

و نیز روشن گردید اینکه جمعی از مفسرین آیه را مخصوص احکام مشترک بین همه شرایع دانسته اند، (و گفته اند شامل احکام مختص بهر شریعت نمی شود، چون اینگونه احکام به اختلاف امت ها مختلف می شود، و هر امتی بر حسب احوال و مصالح خودش احکامی داشته، و معنا ندارد که امت های بعدی هم آن احکام را اقامه کنند) صحیح نیست. چون گفتیم جمله "أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ" مطلق است، و جهت ندارد ما اطلاق آن را تقیید کنیم، و اگر اینطور بود که آنان گفته اند باید امر به اقامه دین مخصوص باشد به اصول سه گانه دین، یعنی توحید، نبوت و معاد، و بقیه احکام را اصلاً شامل نشود، چون حتی یک حکم فرعی هم سراغ نداریم که با همه خصوصیاتش در تمامی شرایع وجود داشته باشد، و این معنا با سیاق آیه "شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ... " سازگار نیست، و همچنین با آیه "وَ انْ هَذِهِ امْتَكَمَ اَمَةٌ وَاحِدَةٌ وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا" (7) و آیه شریفه "ان الدين عند الله الاسلام و ما اختلف الذين اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم" (8).

"كبر علي المشركين ما تدعوهم اليه" مراد از جمله "ما تدعوهم اليه آنچه ایشان را بدان می خوانی" دین توحید است که پیامبر عظیم الشان اسلام مردم را بدان دعوت می کرد، نه اصل توحید فقط، به شهادت آیه بعدی که می فرماید اهل کتاب در دین توحید اختلاف به راه انداختند. و مراد از اینکه فرمود "كبر علي المشركين" این است که پذیرفتن دین توحید بر مشرکین گران آمد.

"الله يجتبي اليه من يشاء و يهدي اليه من ينيب" کلمه "اجتباء" به معنای جمع کردن و به سوی خود جلب نمودن است، و مقتضای وحدت سیاق این است که ضمیر در هر سه کلمه "اليه" به یک جا برگردد، در نتیجه معنای آیه چنین می شود: خدای تعالی از بندگان هر که را بخواهد به دین توحید که تو بدان دعوت می کنی جمع و جلب می کند، و هر که را بخواهد به سوی آن هدایت می کند. در نتیجه مجموع چند جمله "كبر علي المشركين ما تدعوهم اليه، الله يجتبي اليه من يشاء" در معنای آیه شریفه "هو اجتبيكم و ما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم" (9) خواهد بود.

این بود نظر ما، ولی بعضی از مفسرین گفته اند: ضمیر در کلمه "اليه" دومی و سومی به خدای تعالی برمی گردد. این نظریه هم بد نیست، ولی نظریه ما مناسب تر است. به هر حال جمله "الله يجتبي اليه تا آخر آیه" در این صدد است که اشاره کند به اینکه خدای تعالی بی نیاز از ایمان مشرکین است که این قدر از ایمان آوردن استکبار می ورزند. و این آیه نظیر آیه شریفه "فان استكبروا فالذين عند ربك يسبحون له بالليل و النهار و هم لا يسئمون" (10) می باشد بعضی دیگر گفته اند: مراد از جمله "ما تدعوهم اليه"، "ما تدعوهم الي الايمان به آنچه که مردم را می خوانی تا بدان ایمان آورند" است، که همان مساله رسالت می باشد، در نتیجه معنا چنین می شود که: مشرکین از ایمان آوردن به رسالت تو استکبار می ورزند. و آن وقت جمله "الله يجتبي..." در معنای آیه شریفه "الله اعلم حيث يجعل رسالته" (11) خواهد بود، و حال آنکه این معنا خلاف ظاهر آیه است.

"و ما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم..."

ضمیر در "تفرقوا" به "ناس" که از سیاق مفهوم است برمی گردد. و کلمه "بغي" به معنای ظلم و یا حسد است. و اگر "بغي" را مقید کرد به کلمه "بينهم" برای این است که بفهماند ظلم و یا حسد در بینشان متداول

بود. و معنای آیه این است که : همین مردمی که شریعت برایشان تشریع شده بود، از شریعت متفرق نشدند، و در آن اختلاف نکردند، و وحدت کلمه را از دست ندادند، مگر در حالی که این تفرقه آنها وقتی شروع شد و یا این تفرقه شان وقتی بالا گرفت که قبلاً علم به آنچه حق است داشتند، ولی ظلم و یا حسدی که در بین خود معمول کرده بودند نگذاشت بر طبق علم خود عمل کنند، و در نتیجه در دین خدا اختلاف به راه انداختند.

پس منظور از اختلاف در اینجا اختلاف در دین است که باعث شد انشعابها و چند دستگی ها در بشر پیدا شود. و خدای سبحان آن را در مواردی از کلام خود مستند به بغي کرده. و اما اختلافی که بشر قبل از نازل شدن شریعت داشت، و باعث شد که خدا شریعت را تشریع کند، اختلاف در شؤون زندگی و تفرقه در امور معاش بود که منشأ اختلافی بود که بشر در طبیعت و سلیقه و هدف داشت، و وسیله شد برای نزول وحی و تشریع شرع تا آن اختلافات برداشته شود، و آیه " کان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين " (12) همانطور که در تفسیرش گذشت، به این اختلاف اشاره می کند.

" و لو لا كلمة سبقت من ربك الي اجل مسمى لقضي بينهم " مراد از کلمه ای که در سابق گذشت یکی از فرمانهایی است که خدا در آغاز خلقت بشر صادر کرد، نظیر اینکه همان روزها فرمود : " و لكم في الارض مستقر و متاع الي حين " (13).

و معنای آیه این است : اگر نبود این مساله که خدا از سابق این قضا را رانده بود که بنی آدم هر یک چقدر در زمین بمانند و تا چه مدت و به چه مقدار از زندگی در زمین بهره مند شوند هر آینه بین آنان حکم می کرد، یعنی به دنبال اختلافی که در دین خدا کرده و از راه او منحرف شدند، حکم می نمود و همه را به مقتضای این جرم بزرگ هلاک می فرمود.

در اینجا ممکن است کسی بگوید : این وقتی درست است که خدا اقوامی را هلاک نکرده باشد، و ما می بینیم که این قضا را رانده و اقوامی را هلاک کرده، و خود خدای تعالی داستان آنها را در کلام خود آورده. در باره هلاکت قوم نوح و هود و صالح (ع) جدا جدا حکایت کرده، و در باره همه اقوامی که هلاک شدند فرموده : " و لكل امة رسول فاذا جاء رسولهم قضي بينهم بالقسط " (14) با این حال دیگر آیه مورد بحث چه معنایی دارد؟

در جواب می گوئیم : هلاکت و قضاهایی که در باره اقوام گذشته در قرآن کریم آمده، راجع به هلاکت آنان در زمان پیامبرشان بوده. فلان قوم وقتی دعوت پیغمبر خود را نپذیرفتند، در عصر همان پیامبر مبتلا به عذاب می شده و هلاک می گردیده، مانند قوم نوح، هود، و صالح که همه در زمان پیامبرشان هلاک شدند، ولی آیه مورد بحث راجع به اختلافی است که امت ها بعد از درگذشت پیغمبرشان در دین خود راه انداخته اند و این از سیاق کاملاً روشن است.

" و ان الذين اورثوا الكتاب من بعدهم لفي شك منه مريب " ضمیر در " من بعدهم "

به همان اسلافی برمی گردد که در آیه قبلی فرمود : با علم به حقانیت و یکی بودن دین در آن اختلاف کردند و کاسه ظلم و حسد خود را بر سر دین شکستند. و مراد از " الذين اورثوا الكتاب من بعدهم " نسلهای بعد از آن اسلاف و نیاکان هستند. پس مفاد آیه این است که :

آغاز کنندگان اختلاف و مؤسسين تفرقه که با داشتن علم و اطلاع این اختلاف را باب کردند، آنچه را کردند از در بغي کردند و در نتیجه نسلهای بعدشان هم که کتاب را از آنها به ارث بردند، در شکی مریب (شکی که ایشان را به ریب انداخت) قرار گرفتند.

آنچه که ما در معنای آیه آوردیم مطالبی بود که از سیاق استفاده کردیم، ولی مفسرین حرفهایی بسیار زده اند که

هیچ فایده ای در نقل آنها نیست و اگر کسی بخواهد بر اقوال آنان اطلاع یابد باید به کتبشان مراجعه کند.

" فلذلک فادع و استقم کما امرت و لا تتبع اهواءهم... "

این جمله تفریع و نتیجه گیری از مطالب گذشته است که می فرماید : خدا برای همه انبیاء یک دین تشریع کرده بود، ولی امت ها دو قسم شدند یکی نیاکان که با علم و اطلاع و از در حسد، در دین اختلاف انداختند، و یکی نسلها که در شک و تحیر ماندند. به همین جهت خدای تعالی تمامی آنچه را که در سابق تشریع کرده بود برای شما تشریع کرد، پس تو ای پیامبر مردم را دعوت کن، و چون آنها دو دسته شدند یکی مبتلا به حسد یکی مبتلا به شک، پس تو استقامت بورز، و به آنچه مامور شده ای پایداری کن، و هواهای مردم را پیروی مکن.

لام در جمله " فلذلک " لام تعلیل است. و بعضی گفته اند لام به معنای " الی " است و معنای جمله این است که : پس به سویی همین دینی که برایتان تشریع شده دعوت کن، و در ماموریت پایداری نما.

کلمه " و استقم " امر از استقامت است که به گفته راغب (15) به معنای ملازمت طریق مستقیم است، و جمله " و لا تتبع اهواءهم " به منزله تفسیر کلمه " استقم " است.

" و قل آمنت بما أنزل الله من کتاب " در این جمله می فرماید : بگو به تمامی کتابهایی که خدا نازل کرده ایمان دارم. و در تصدیق و ایمان به کتب آسمانی مساوات را اعلام کن. و معلوم است که مراد از کتب آسمانی کتابهایی است که مشتمل بر شریعت های الهی است.

" و امرت لاعدل بینکم " بعضی (16) از مفسرین گفته اند : لام در جمله " لاعدل " لام زائد است که تنها خاصیت تاکید را دارد، نظیر لام در " لنسلم " در جمله " و امرنا لنسلم لرب العالمین " (17). و معنای جمله مورد بحث این است که : و من مامور شده ام بین شما عدالت برقرار کنم، یعنی همه را به یک چشم ببینم، قوی را بر ضعیف و غنی را بر فقیر و کبیر را بر صغیر مقدم ندارم، و سفید را بر سیاه و عرب را بر غیر عرب و هاشمی را و یا قرشی را بر غیر آنان برتری ندهم. پس در حقیقت دعوت متوجه به عموم مردم است و مردم همگی در برابر آن مساویند. پس جمله " امنت بما أنزل الله من کتاب " مساوی دانستن همه کتابهای نازل شده است از حیث اینکه باید همه ایمان آورند. و جمله " و امرت لاعدل بینکم " مساوی دانستن همه مردم است از حیث اینکه همه را باید دعوت کرد، تا متوجه شرعی که نازل شده بشوند.

بعضی (18) دیگر از مفسرین گفته اند : لام در جمله " لاعدل بینکم " لام تعلیل است و معنای آن این است : این که من مامور شده ام بدانچه مامور شده ام بدین جهت بوده که بین شما عدالت برقرار کنم.

و نیز در باره عدالت بعضی (19) گفته اند : مراد از آن، عدالت در داوری است. بعضی دیگر (20) گفته اند : عدالت در حکم است. و بعضی (21) دیگر معنای دیگری کرده اند، لیکن همه این معانی از سیاق آیه به دور است، و سیاق با آن نمی سازد.

" الله ربنا و ربکم... "

این جمله می خواهد مطالب گذشته، یعنی تسویه بین کتب و شرایع نازله، و ایمان آوردن به همه آنها، و تسویه بین مردم در دعوتشان به سویی دین، و برابر بودن همه طبقات مردم در مشمولیت احکام را تعلیل کند، و به همین جهت کلام بدون حرف عطف آمده، گویا مطلب دیگری است غیر مطالب گذشته.

پس جمله مزبور به این معنا اشاره می کند که : رب همه مردم یکی است، و آن، الله تعالی است، پس غیر او ارباب دیگری ندارند، تا هر کسی به رب خود بپیوندد، و بر سر ارباب خود نزاع کنند، این بگوید رب من بهتر است، او بگوید از من بهتر است، و هر کسی تنها به شریعت پروردگار خود ایمان آورد، بلکه رب همه یکی، و صاحب همه

شریعت ها یکی است، و مردم همه و همه بندگان و مملوکین یکی هستند، یک خداست که همه را تدبیر می کند، و به منظور تدبیر آنها شریعت ها را بر انبیاء نازل می کند، پس دیگر چرا باید به یک شریعت ایمان بیاورند، و به سایر شریعت ها ایمان نیاورند. یهود به شریعت موسی ایمان بیاورد، ولی شریعت مسیح و محمد (ص) را قبول نکرد، و نصاری شریعت عیسی را بپذیرد و در مقابل شریعت محمدی (ص) سر فرود نیاورد؟ بلکه بر همه واجب است که به تمامی کتابهای نازل شده و شریعت های خدا ایمان بیاورند، چون همه از یک خدا است.

"لنا اعمالنا و لکم اعمالکم" این جمله به این نکته اشاره می کند که اعمال هر چند از حیث خوبی و بدی و از حیث پاداش و کیفر و ثواب و عقاب مختلف است، الا اینکه هر چه باشد از کننده اش تجاوز نمی کند، یعنی عمل تو عمل من نمی شود، پس هر کسی در گرو عمل خویش است، و احدی از افراد بشر نه از عمل دیگری بهره مند می شود، و نه متضرر می گردد، پس معنا ندارد که کسی را جلو بیندازد تا از عمل او منتفع شود، و یا یکی دیگر را عقب اندازد تا مبادا از عمل او متضرر شود. البته اعمال مردم درجات مختلفی دارد، و بعضی از بعضی دیگر بهتر و گران بهاتر است، اما ارزیابی و سنجش آن به دست خدایی است که به حساب اعمال بندگان خود رسیدگی می کند، نه به دست مردم و نه پیغمبر و نه افرادی پایین تر از او، چون مردم در هر رتبه ای که باشند بنده و مملوک خدایند و هیچ کس مالک نفس هیچ کس نیست.

و این همان نکته ای است که خدای تعالی در گفتگوی نوح با قومش نقل کرده که : قومش گفتند : "أ نؤمن لك و اتبعك الازلون قال و ما علمي بما كانوا يعملون ان حسابهم الا علي ربي لو تشعرون" (22) و نیز در خطابش به رسول خدا (ص) فرمود : "ما عليك من حسابهم من شيء و ما من حسابك عليهم من شيء" (23).

"لا حجة بیننا و بینکم" شاید مراد این باشد که هیچ حجت و دلیلی که دلالت کند بر اینکه بعضی از مردم بر بعضی دیگر مقدمند در بین ما نیست، تا یکی از ما با آن دلیل استدلال کند بر اینکه مقدم بر دیگران است. احتمال هم دارد که این نفی کردن حجت کنایه باشد از نفی لازمه آن، یعنی خصومت، و معنای جمله این باشد که ما بر سر این، دعوا و خصومت نداریم که بین ما مردم تفاوت رتبه و درجه هست، برای اینکه رب همه ما یکی است، و ما همگی در اینکه بندگان یک خداییم یکسانیم، و هر یک در گرو عمل خویش هستیم، پس دیگر حجتی یعنی خصومتی در بین نیست، تا هر یک به خاطر به کرسی نشاندن دعوی خود آن حجت را اقامه کند.

از اینجا روشن می شود که معنایی که بعضی (24) برای این جمله کرده اند درست نیست، و آن این است که "احتجاج و خصومتی نیست، چون حق روشن شده، و دیگر احتیاجی برای احتجاج و یا مخالفت نمانده، مگر اینکه کسی بخواهد با علم به حق عناد و لجاجت کند"، چون سیاق کلام و غرض از آن این است که بیان کند که پیامبر (ص) مامور شده بین خود و امتش برابری و مساوات اعلام کند، و در مقام این نیست که چیزی از معارف اصولی را اثبات کند، تا مفسر مذکور کلمه "حجت" را بر روشن شدن حق در آن معارف معنا کند.

"الله یجمع بیننا" مراد از ضمیر گوینده "نا ما" مجموع گوینده و مخاطب در جمله های قبل است. و مراد از اینکه فرمود : "خدا ما را جمع می کند" به طوری که مفسرین گفته اند این است که : خدا ما را در روز قیامت برای حساب و جزاء جمع می کند.

و بعید نیست که منظور، جمع کردن بین مردم در ربوبیت باشد، چون خدا رب جمیع است، و جمیع بنده اویند. و بنا بر این جمله مورد بحث تاکید همان جمله سابق است که می فرمود : "الله ربنا و ربکم" و مقدمه و زمینه چینی است برای جمله بعد که می فرماید : "و الیه المصیر" آنگاه مفاد هر دو جمله این می شود که : خدا تنها پدید آورنده ما است، چون رب همه ما است، و منتهای ما به سوی او است، چون بازگشت ما به سوی او است،

پس هیچ پدید آورنده ای در بین ما بجز خدای عز و جل نیست.

مقتضای ظاهر این بود که در تعلیل بفرماید: "الله ربی و ربکم لی عملی و لکم اعمالکم لا حجة بینی و بینکم" چون این جمله محاذی با جمله: "آمنت بما أنزل الله من کتاب" است، همانطور که آنجا فرمود: "بگو من ایمان دارم" در اینجا نیز باید می فرمود:

"الله پروردگار من، و پروردگار شما است عمل من برای خودم و عمل شما برای شما است، و حجتی بین من و بین شما نیست و مامور شده ام که به عدالت رفتار کنم" ولی اینطور نفرمود:

بلکه فرمود: "الله پروردگار ما و شما است" و خلاصه به جای "من و شما" فرمود:

"ما و شما" و این بدان جهت بود که کلام سابقش یعنی "شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا.." و نیز جمله "الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب" می فهماند که در این میان مردمی هم هستند که به آنچه رسول خدا (ص) ایمان آورده ایمان دارند، و دعوت او را می پذیرند و شریعتش را پیروی می کنند.

پس مراد از کلمه "ما" در "ربنا" و در "لنا اعمالنا" و در "بیننا" رسول خدا (ص) و مؤمنین به آن جناب است. و مراد از مخاطبین در جمله "و ربکم" و "اعمالکم" و "بینکم" سایر مردم یعنی اهل کتاب و مشرکین اند، و این آیه نظیر آیه شریفه "قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون" (25) می باشد.

"و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید" کلمه "حجت" به معنای سخنی است که منظور از آن اثبات و یا ابطال چیزی باشد، و این واژه از ماده "حج" گرفته شده که به معنای قصد است. و کلمه "داحض" اسم فاعل از "دحض" است که به معنای بطلان و زوال است.

و معنای آیه به طوری که گفته اند این است: کسانی که در باره خدا احتجاج و استدلال می کنند تا ربوبیت او را نفی و یا دین او را باطل کنند، (با اینکه مردم دعوت او را پذیرفته، و داخل دینش شده اند، چون حجتش روشن و واضح بود)، حجتشان نزد پروردگارشان باطل و زایل است، و غضبی از خدا برایشان است و عذابی شدید دارند. و ظاهرا مراد از اینکه فرمود: "بعد از آنکه استجابت شد" استجابت حقیقی است، به اینکه کسانی که دعوت او را استجابت کرده اند از روی علم و آگاهی و بدون شک و اضطراب استجابت کرده اند، و خلاصه، فطرت سالم انسانیت وادارشان کرده که استجابت کنند، چون دین با معارفی که در آن است فطری بشر است، و بدون هیچ درنگی آن را می پذیرد، البته در صورتی که فطرت (به خاطر عوامل خارجی) نمرده باشد. همچنان که فرموده: "انما یتستجیب الذین یسمعون و الموتی یبعثهم الله" (26) و نیز فرموده: "و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها" (27) و نیز فرموده: "فاقم وجهک للدين حنیفا فطرة الله التي فطر الناس علیها" (28).

و بنا بر این، حاصل معنای آیه این است: کسانی که در خدای تعالی و یا دین او احتجاج می کنند، و می خواهند بعد از آنکه فطرت سالم و زنده بشر آن را پذیرفته، و یا بعد از آنکه مردم به فطرت سالم خود آن را پذیرفته اند، خدا را نفی و یا دین او را باطل سازند، حجتشان نزد پروردگارشان باطل و زایل است، و غضبی از خدا برایشان وارد خواهد شد، و عذابی که نمی توان گفت چقدر است خواهند داشت.

آیات سابق هم تا اندازه ای این وجه را تایید می کند، چون در آنها این معنا تذکر داده می شد که خدا دینی را تشریع کرد و انبیاء خود را بدان سفارش فرمود و برای اقامه آن دین از بندگان هر که را می خواست انتخاب

نمود. پس محاجه کردن در اینکه خدا دینی دارد که در آن بندگان خود را به عبادت خود واداشته، کار باطلی است، و چون چنین است ممکن است بگوییم: آیه "الله الذي أنزل الكتاب بالحق و الميزان" در مقام تعلیل است، و حجتی است که حجت کفار را ابطال می سازد در آن دقت فرماید.

بعضی از مفسرین (29) گفته اند: ضمیر در "له" به رسول خدا (ص) برمی گردد و منظور از استجاب کنندگان، اهل کتاب است و منظور از استجاب آنان این است که اعتراف دارند که اوصاف رسول خدا و خصوصیاتش در کتب آسمانی آنان آمده. و مقصود از جمله مورد بحث این است که: محاجه اهل کتاب در باره خدا بعد از آن اعترافهایی که کرده اند محاجه ای است که در نزد پروردگارش باطل است.

بعضی دیگر (30) گفته اند: ضمیر در "له" به رسول خدا (ص) بر می گردد، و منظور از استجاب کننده، خود خدای تعالی است که نفرین آن حضرت علیه بزرگان قریش را مستجاب کرد و در جنگ بدر همه را بکشت. و نیز نفرین آن حضرت علیه اهل مکه را مستجاب کرد، و به خشکسالی و قحطی مبتلایشان نمود. و دعای آن جناب برای مستضعفین را مستجاب نمود و ایشان را از چنگال قریش نجات داد. و همچنین سایر معجزات آن حضرت که همه جنبه استجاب داشت.

ولی این دو معنی از سیاق آیه به دور است.

پی نوشت ها :

- 1) و لذا می گوییم: احکام اسلام پنج قسم است، واجب، و حرام، و مستحب، و مکروه، و مباح، که دو تای اول، آنهایی است که اهمیت دارد، و دو تای دوم اهمیتش کمتر از دو تای اول است، و در پنجمی، فعل و ترکش یکسان است. مترجم.
- 2) به یاد آور آن زمان را که ما از انبیاء میثاقشان بگرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم. سوره احزاب، آیه 7.
- 3) برای هر یک از شما شریعت و طریقه ای قرار دادیم. سوره مائده، آیه 48.
- 4) سوره بقره، آیه 213.
- 5) سوره احزاب، آیه 7.
- 6) مثلاً حرمت شکار ماهی در روز شنبه در زمان حضرت موسی (ع) مخصوص بنی اسرائیل، و مردم آن روز بوده، و حالا که می گوییم نسخ شده، معنایش این نیست که آن احکام ابدی بوده ولی ناسخ آن را باطل کرده، بلکه معنای نسخش این است که عمر این حکم تا آن روز بوده، و ما نیز به این حکم در ظرف خودش ایمان داریم، ولی عمل به آن مخصوص در همان ظرف خودش می باشد. مترجم.
- 7) و این امت شما امتی واحد است و من پروردگار شمایم. پس از من بترسید، ولی امر خود را در بین خود تکه تکه کردند. سوره مؤمنون، آیه 53.
- 8) به درستی که دین نزد خدا تنها اسلام است، ولی اهل کتاب در آن اختلاف کردند با اینکه علم به آن داشتند، ولی به خاطر دشمنی با یکدیگر این اختلاف را در دین واحد خدا راه دادند. سوره آل عمران، آیه 19.
- 9) او شما را جمع و جلب کرد و در دین زحمتی برایتان فراهم نکرد، بلکه به همان ملت و کیش پدرتان ابراهیم دعوتتان نمود. سوره حج، آیه 78.

- (10) اگر استکبار ورزیدند بدانند که آنهایی که نزد پروردگار تو هستند، شب و روز برایش تسبیح می گویند، و خسته هم نمی شوند.سوره حم سجده، آیه 38
- (11) خدا بهتر می داند که رسالت خود را در چه شخصی قرار دهد.سوره انعام، آیه 124
- (12) سوره بقره، آیه 213
- (13) شما آدمیان در زمین قرارگاهی معلوم و عمری و مقدراتی معین دارید.سوره بقره، آیه 36
- (14) برای هر امتی رسولی است، پس همین که رسولشان می آمد، در بین آنان حکم به عدل می شد .سوره یونس، آیه 47
- (15) مفردات راغب، ماده " قوم " .
- (16) روح المعانی، ج 25، ص 24
- (17) و مامور شده ایم تسلیم رب العالمین باشیم.سوره انعام، آیه 71
- 18 و 19 و 20 و 21) روح المعانی، ج 25، ص 24
- (22) آیا به تو ایمان بیاوریم در حالی که عده ای بی سر و پا پیروت شده اند.نوح گفت مرا چه کار که افعال و احوال پیروانم را بدانم.اگر معرفتی دارید بدانید که حساب کار آنها بر کسی جز خدا نخواهد بود.سوره شعراء آیه 111
- 113.
- (23) حساب مردم به هیچ وجه به دست تو نیست، و حساب تو هم به هیچ وجه به دست مردم نیست .
- سوره انعام، آیه 52
- (24) روح المعانی، ج 25، ص 25
- (25) بگو ای اهل کتاب بیاوید پیرامون یک کلمه یعنی اینکه نباید به جز خدا کسی را بپرستیم، و نباید چیزی را شریکش قرار دهیم، سخن خود را یکی کنیم، و دیگر در بین خود بعضی بعضی دیگر را به جای خدا ارباب بگیرند، و آنگاه اگر دیدی که باز هم اعراض کردند، بگو شاهد باشید که ما مسلمانیم.سوره آل عمران، آیه 64
- (26) دعوت ترا تنها کسانی اجابت می کنند که گوش شنوا دارند، و اما کفاری که فطرت اولیه شان مرده است خدا همه آنان را مبعوث می کند.سوره انعام، آیه 36
- (27) سوگند به نفس تکامل یافته که پدید آورنده اش تقوی و فجورش را به وی الهام کرد.سوره شمس، آیه 8
- (28) پس روی دل به سوی دین حنیف کن که همان فطرتی است که خدا مردم را بر آن فطرت بیافریده .سوره روم، آیه 30
- 29 و 30) مجمع البیان، ج 9، ص 26